

”انگیزه نوشتن این شعر مربوط به شروع جنگی در سال 2006 میلادی میان رژیم اسرائیل و لبنان بوده است که، بدون در نظر گرفتن نتیجه، منجر به خسارات جبران ناپذیر مالی و جانی گردید. به امید روزی که در آن دیگر شاهد چنین اخباری در جهان نباشیم.” هادی احمدی - زمستان 2008

## فراسوی ظلمت

دیدگان بهت می‌بینی و فرجام بهشت تا بهاری نیک و زیبا بعد این دنیای زشت	در ورای های و هوی کودکان سرنوشت دست در دست سرانجام و سکوت انتظار
این چه تقدیری است آخر بهر ما گشته نصیب از کجای این جهنم من کنم پیدا طیب	کودکانی گیج و حیران با سؤالاتی غریب از کجا این تیر بر فرق سر مادر نشست
سینه‌ی خونین مادر در فشار ضربه‌ها بوی اشک مردمان ظلم‌دیده در خفا	سینه‌ی میدان جنگ و چاک‌چاک از انفجار بوی نفرت‌بار باروت خیانت در زمین
دیدگان کودک خود را نوازش می‌کنند این شهادت را دلیرانه ستایش می‌کنند	مادرانی ناامید از دیدن مردانشان کودکان داغدار از رفتن تلخ پدر
زیر رگبار مسلسل‌های مملو از فشنگ با دو پای خالی از ترس و دو دست پر ز سنگ	مردمانی خسته و آواره در میدان جنگ با نوای عشق میهن با ستم می‌جنگند

دیده می‌بیند و می‌گیرد و لب می‌خواند  
تا به کی دشمن اگر خواست تواند جنگید

تا به کی دوره‌ی بیداد و ستم می‌ماند  
تا به کی دیو ستمکار جهان می‌راند

پس کجایید ای دلیران طرفدار بشر  
لحظه لحظه بی‌دفاعان را ز دنیا می‌برند

داد و فریاد بشر دنیا نمی‌بیند مگر  
از مسلمانان مگر دنیا نمی‌گیرد خبر

ما که آییم این جهان ظلم ویران می‌کنیم  
از صدای غرش قدرت نمی‌ترسیم ما

زخمهای مردمان یک‌باره درمان می‌کنیم  
هر چه بر دنیا روا دانیم ما آن می‌کنیم

ما که آییم عشق هم‌پیمان ایمان می‌شود  
دیو استبدادی از تقدیر ما بیرون رود

ظلم و استبداد از بودن پشیمان می‌شود  
مهرورزی، خوش‌مرامی، عدل مهمان می‌شود

ما که آییم آسمان نور بر پا می‌کنیم  
تک‌کلید عدل از زنجیر عصیان برکنیم

زیر نورش عالمی مسرور بر پا می‌کنیم  
در گشاییم از عدالت، شور بر پا می‌کنیم

پس بترسید از زمان مرگ ای نامردمان  
ثبت شد بر جلد تاریخ این حکایت تا ابد

مرگ بر قانون و استبداد و استکبارتان  
هر چه کردی در زمانی باز گردد یک زمان

باران،

تابستان 1385 = 2006